

به سر تازیانه، بی عملی، واقعه - در شعر حافظ

به یاد استاد فقید، حافظ شناس
نکته سنج، دکتر امیرحسین یزدگردی.

در شماره‌های پیشین مجله آینده^۱، مطالبی به چاپ رسیده و در آن پاتزده نکته در باب چندین بیت حافظ مطرح شده است. نگارنده سه نکته از آن پاتزده نکته را جای تأمل بیشتری می‌بیند و برای روشن شدن آن سه نکته، ذکر پاره‌ای توضیحات را لازم می‌شمرد:

—۱—
به سر تازیانه یاد آوردن

در بیت:

سمنند دولت اگر چند سرکشیده رود^۲ ز هم‌رهان، به سر تازیانه یاد آرید^۳

ق ۲۴۱/۵

مصراع دوم این بیت را به دو صورت خوانده‌اند و در نتیجه، مصراع را به دو

صورت معنی کرده‌اند:

الف. قرائت شاذ: «به سر» تازیانه: برابر این قرائت، باید «هم‌رهان» را به واژه

پس از آن، یعنی «به سر» اضافه کرد و مصراع را چنین خواند: «ز هم‌رهان به سر

تازیانه، یاد آرید!» تعبیر «به سر تازیانه»، صفت مرکب جانشین موصوف است، به معنی

کسی که تازیانه به سر و رویش می‌خورد! معنی بیت با پذیرش چنین قرائت و چنین

تعبیری، بدین صورت خواهد بود: «اگر چند روزی سمنند مراد تو پیش تازگشت و

سکه دولت به نام تو زده شد متوجه باش و خنک سرکش را همچنان لگام گسیخته‌مران

۱- آینده، سال دروازدهم، شماره ۱-۳، فروردین - خرداد ۱۳۶۵، دکتر محمد شفیعی، پاتزده

نکته درباره دو دیوان حافظ (چاپ دکتر پرویز نائل خانلری و دکتر خلیل خطیب رهبر)، ص

۱۵۵-۱۵۴. (چنانکه از فحوای نوشته برمی‌آید نویسنده چنان گمان برده است که حافظ دکتر خطیب

رهبر، تصحیح جدیدی از دیوان حافظ است. در حالی که متن این کتاب عیناً متن مصحح علامه

قزوینی است).

۲- ابیاتی که از حافظ در این مقاله نقل می‌شود، از نسخه مصحح مرحومان علامه قزوینی و

دکتر قاسم غنی و نیز با عنایت به نسخه مصحح استاد خانلری است.

۳- شماره ذیل ابیات، بیانگر شماره غزل (= شماره سمت چپ) و شماره بیت (= شماره سمت

راست) است. «ق»، علامت اختصاری نسخه قزوینی - غنی و «خ» علامت اختصاری نسخه خانلری است.

واز هم‌رهان و پیادگانی که تازیانه به‌سروروی ایشان می‌زنی یادآرا و به‌حال این هم‌رهان پیاده رحمت آور...».

تعبیر «به‌سر تازیانه»، تعبیری است بسیار غریب و دور از ذهن که نه با معیارها و میزانهای دستوری چندان سازگار است، نه تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است، نمونه‌ای دیگر در متون ادب برای آن می‌توان یافت. شاید وجود واژه‌های «سر» و «تازیانه» و «سمند» در بیت، سبب شده است تا رسم بیدادگرانه جلب مغضوبان با دوانیدن آنان در رکاب کسی که بر سمندی تیزتک سوار است و زدن تازیانه بر سر و روی آنان تا از سوار عقب نمانند، برای طرفداران این قرائت، تداعی شود. چه بسا بخشی از سخنان «سودی» - شارح معروف حافظ - در تفسیر این بیت، مبنی بر این که «اسبی که سرکشی کند با تازیانه به‌سرش می‌زنند که تأدیبش نمایند» نیز در قوت گرفتن این تداعی پندارآمیز بی‌تأثیر نبوده است.^۷

چنین می‌نماید که نویسنده «پاترده نکته...» نیز هر چند خود تصریح نکرده، اما به‌هنگام اظهار نظر در باب بیت مورد بحث، تحت تأثیر همین معانی و گرفتار همین تداعی بوده است. به‌کارگرفتن تعبیر «نثار» نیش تازیانه^۸، و تفسیر آن به «فرستادن دشنام» و نیز تفسیر نهایی بیت با این تعبیر که «اگر به‌باران قدیم انعامی نمی‌کنی دست کم دشنامی بفرست^۸»، به‌قول علمای بیان، قرینه‌ای مقالی و صریح بر اثبات این مدعا تواند بود.

ب. قرائت متداول: به‌سر تازیانه: به‌گواهی متون ادب پارسی، تعبیر درست و راست، همانا تعبیر «به‌سر تازیانه یاد آوردن» (با اضافه‌ی سر به تازیانه) است و آن فعلی است مرکب به‌معنی تکان دادن سر تازیانه به‌نشانه‌ی کمترین تفقد و عنایت. فعل مرکب «به‌سر تازیانه بخشیدن (دادن)» و نیز «از سر تازیانه دادن» در معنی «به‌اشاره‌ی تازیانه بخشیدن» را - که استاد خانلری نیز ذکر کرده‌اند^۹ - در کتب لغت می‌توان بازیافت. اما ظاهراً فعل مرکب «به‌سر تازیانه یاد آوردن» در کتب لغت ثبت نشده است. می‌توان گفت تکان دادن سر تازیانه به‌نشانه‌ی ابراز کمترین عنایت، به‌تکان دادن دست به‌علامت ابراز عنایت و توجه در روزگار ما می‌ماند. وقتی فی‌المثل رهبر یک کشور، سوار بر اتومبیل، برای استقبال‌کنندگان دست تکان می‌دهد، هدف او آن است که آنان را با اظهار کمترین تفقد و مرحمت بنوازد و مورد عنایت قرار دهد، عنایتی که در عین حال با گونه‌ای تکبر و بی‌اعتنایی نیز همراه است. اگر اسب را به‌جای اتومبیل نهیم

۵۰۴- بانگ جرس، راهنمای مشکلات دیوان حافظ، پرتو علوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹ ه.ش. ص ۹۳-۹۴.

۶- شرح سودی بر حافظ، لطایف بیت را دریافته، اما بر روی هم از مقصود اصلی بیت دور نیفتاده است: «اسب دولستان هر قدر هم که تیزرو باشد، آشنایان بی‌دولت را از خاطر تان فراموش نکند.» (۱۳۷۲/۲).

۸- آینده، سال دوازدهم، شماره ۱-۳، ص ۱۵۲.

۹- دیوان حافظ، تصحیح استاد خانلری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲ ه.ش. ۲/۱۱۹۲.

ولوازم اسب سواری، بویژه تازیانه در دست گرفتن و موارد استفاده از آنرا به یاد آوریم، روشن خواهد شد که تکان دادن سر تازیانه، همانند تکان دادن دست، معنایی جز ابراز کمترین لطف و عنایت نمی‌تواند داشت. این معنی را می‌توان به‌مدد بیت‌ی از ظهیرالدین فاریابی (متوفی ۵۹۸ ه. ق) و نیز به‌کمک بیت‌ی از عبید زاکانی (معاصر حافظ، متوفی ۷۷۱ یا ۷۷۲ ه. ق) استوار داشت. «ظهیر» در قصیده‌ای به‌مطلع:

در این هوس که من افتاده‌ام بنادانی مرا به‌جان خطراست از غم تو، تادانی از «اشارت کردن به‌سر تازیانه» سخن می‌گوید:

اشارتی به‌سر تازیانه بس باشد نگویمت که به‌سویی عنان بیچانی^{۱۰}
و «عبید» همین تعبیر را در غزلی به‌مطلع:

ز گوی یار زمانی کرانه نتوان کرد جز آستانه او آشیانه نتوان کرد
چنین آورده است:

ترا که گفت که با کشتگان راه غمت اشارتی به‌سر تازیانه نتوان کرد^{۱۱}
آیا «به‌سر تازیانه اشارت کردن» در بیت ظهیر، معنایی جز «تکان دادن سر تازیانه به‌نشانه اظهار کمترین عنایت تواند داشت؟ و منظور ظهیر جز آن است که بگوید به‌اظهار کمترین عنایت از سوی ممدوح خرسند است؟ و آیا مراد عبید جز آن است که بیان دارد: می‌توانی با کشتگان غم عشق خود، اشارتی عنایت‌آمیز به‌سر تازیانه بکنی، یعنی آنان را با کمترین لطف و مرحمت بنوازی؟ و سرانجام آیا «یاد آوردن» - که در بیت حافظ با ترکیب «سر تازیانه» آمده است - همان اشارت عنایت‌آمیز با سر تازیانه - که در بیت ظهیر و عبید ذکر شده است - نیست؟

باعنایت به‌نکاتی که گفته آمد، معنی بیت حافظ چنین خواهد بود: «هرچند اسب اقبال و نیکبختی سرافراخته و نافرمان^{۱۲} به‌پیش می‌تازد، از یاران دیرین و هم‌رهان قدیم به‌اشارت سر تازیانه یاد می‌کنید. مراد آنکه هرچند دولت و قدرت، سبب سرافراختگی و گردن‌کشی و نافرمانی و بی‌عنایتی می‌گردد، با اینهمه یاران دیرین را از یاد مبرید و آنان را به‌گوشه چشم عنایتی دریابید و به‌لطفی هرچند اندک بنوازید.» این معنی گذشته از آنکه به‌مدد بیت ظهیر و عبید استوار می‌گردد، با ابیات دیگر غزلی که بیت مورد بحث از جمله ابیات آن است، نیز تأیید می‌شود. چرا که این غزل، بیانگر اندوهی ژرف و شکوه‌ای دردآلود است، اندوه و شکوه حریفی محروم و تنها مانده که یاران دیرینش - که لاف یگرنگی و دوستی با او می‌زده‌اند - و نودولتان امروز - که سمند دولتشان سرکشیده می‌رود - «عهد صحبت او را در میانه» از یاد برده‌اند و یاری‌های

۱۰- دیوان ظهیرالدین فاریابی، تصحیح و تعلیق استاد فقید دکتر امیرحسن یزدگردی (نسخه دست‌نویس آماده چاپ)، ص ۲۲۹. بیت ظهیر را نخست بار از زبان زنده‌یاد استاد دکتر یزدگردی، در تأیید معنی مورد بحث - که از بیت حافظ در این مقاله مطرح شده است - شنیدم یادش گرامی وروانش شاد باد که هر اشارتی مشکل‌گشا بود و هر سخنی سودمند.

۱۱- کلیات عبید زاکانی، تهران، انتشارات اقبال، ص ۵۸.

۱۲- سرکشیده، موهوم دو معنی است: سرافراخته، و نافرمان.

صادقانه و بندگی‌های مخلصانه‌اش و روی نیاز بر آستانهٔ دوستی سودنش را به‌فراموشی سپرده‌اند و او از آنان می‌خواهد که اینهمه را به‌یاد آورند و امروز، به‌تعبیر ظهیر اگر «به‌سوی او عنان نمی‌گردانند» باری «به‌سر تازیانه اشارتی عنایت‌آمیز کنند» که گردش روزگار و دور زمانه سخت بی‌وفاست و «از نسیمی دفتر ایام برهم می‌خورد».

-۲-

بی‌عملی

در بیت:

نه من ز بی‌عملی در جهان ملولم و بس ملالت علما هم ز علم بی‌عمل است
۴۶/۳ خ - ۴۵/۳ ق

در زمینهٔ معنی این بیت نیز میان حافظ‌شناسان اختلاف نظر است. این اختلاف نظر، معلول دیدگاهی است که در باب معنی «بی‌عملی» در بیت برگریده می‌شود و چرا که از جمله معانی «عمل»، شغل و منصب دیوانی، و نیز انجام دادن تکالیف مذهبی (شرعی) است:

الف. بی‌عملی، یعنی نداشتن شغل دیوانی: به‌نظر استاد خانلری، «بی‌عمل» در مصراع اول بیت مورد بحث به‌معنی نداشتن شغل دیوانی، و عمل در مصراع دوم به‌معنی انجام دادن تکالیف مذهبی است^{۱۳}. همچنین در کتاب «از کوچهٔ رندان»، پس از ذکر این معنی که قوام‌الدین وزیر صاحب عیار، وزیر شاه شجاع - که نسبت به‌حافظ لطف و محبت دوستانه داشت - «اورا (حافظ را) در يك مدرسه به‌کار تدریس واداشته بود»، چنین آمده است که: «آیا اشتغال به‌یک عمل سلطانی در این دوره‌ها بود که سالها بعد او (حافظ) را وامی‌داشت از بی‌عملی اظهار ملال کند؟ ذکر بعضی الفاظ، از آنچه در ترد اهل دیوان رایج است، درپاره‌ای اشعار او شاید حاکی باشد از يك اشتغال کوتاه او به‌کار دیوانی^{۱۴}».

از مطالبی که گفته‌ام روشن می‌گردد که «عمل سلطانی» یا «کار دیوانی»، کاری جز تدریس در يك مدرسه نبوده است!

ب. بی‌عملی، یعنی انجام ندادن تکالیف مذهبی: بر مبنای این دیدگاه، بدانگونه که نویسنده مقالهٔ «پانزده نکته...» نیز بدان اشارت کرده است، بی‌عملی در مصراع اول همانا انجام ندادن تکالیف مذهبی (= اهل عمل نبودن) است و همین امر است که حافظ آنرا سبب ملالت علما هم دانسته است.

آنچه مسلم است آن است که «بی‌عملی»، به‌هیچ روی در این بیت به‌معنی نداشتن شغل دیوانی (به‌عنوان معنی اصلی) نمی‌تواند بود، چرا که: قطع نظر از این معنی که

۱۳- حافظ، مصحح استاد خانلری ۲/۱۲۵۸-۱۲۵۹.

۱۴- از کوچهٔ رندان، استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۴۹

حافظ به هنگام سرودن این بیت عبارت معروف «سعدی» در گلستان: «عالم بی عمل، درخت بی بر [است]» را در نظر داشته است، موارد زیر نیز دلیل اثبات این مدعا است: (۱). این معنی با مفهوم کلی بیت و نیز با تعبیر «علم بی عمل» در مصراع دوم سازگاری ندارد.

(۲). حافظ، آزاده‌ای است آزاد از «هرچه رنگ تعلق می‌پذیرد» و چنین آزاده‌ای از نداشتن شغل دیوانی ملالتی نمی‌تواند داشت. (نکته‌ای که نویسنده محترم پاترده نکته نیز به گونه‌ای بدان توجه کرده است).

(۳). جز در بیت مورد بحث، حافظ چندین مورد واژه «عمل» را در معانی مختلف به کار برده است، اما حتی يك مورد آن هم به معنی شغل دیوانی نیست. (۴). بی‌عملی به معنی نداشتن شغل دیوانی، ظاهراً در کتب لغت هم ثبت نشده است و شواهدی در متون بر آن نیافته‌اند.

با اینهمه اگر آنگونه که در کتاب «از کوچه رندان» آمده است، تدریس حافظ را در يك مدرسه، عمل سلطانی یا کار دیوانی بشمار آوریم، می‌توانیم بپذیریم که احتمالاً «بی‌عملی»، در بیت مورد بحث، ایهامی ضعیف هم به نداشتن شغل دیوانی می‌تواند داشته باشد.

اما در بیت مورد بحث دو نکته بنیادی قابل توجه و ذکر است: انتقاد طنزآمیز، و نحوه بیان این انتقاد. این دو نکته کلید فهم بسیاری از ابیات حافظ بشمار می‌آید:

نخست، طنز و انتقاد: همانگونه که نادیده گرفتن عنصر ایهام در حافظ سبب ناشناخته ماندن مقصود وی می‌گردد، نادیده گرفتن عنصر طنز و انتقاد نیز موجب می‌شود تا معنای سخن این رند عالم سوز آن‌سان که باید فهم نشود. چرا که در بیشتر موارد، ایهام حافظ در خدمت طنز و انتقاد است، یا طنز و انتقاد با زبانی ایهام‌آمیز بیان می‌گردد. آنچه را که حافظ در بیت مورد بحث با بکار گرفتن تعبیرات «بی‌عملی»، «ملول»، «ملالت» و «علما» می‌خواهد بیان کند، آنگونه که نویسنده «پاترده نکته...» معتقد است، يك نوع «اظهار فروتنی»، یا «بی‌اعتبار شمردن اعمال عبادی خود» از سوی حافظ نیست؛ بلکه هدف، بیان انتقادی است کوبنده و طنزآمیز، انتقادی که متوجه عالمان بی‌عمل است، آنان که «ترك دنیا به مردم آموزند» و «خویشتر سیم و غله اندوزند»، آنان که مردم را به صلاح و تقوا می‌خوانند و خود را پرهیزگار می‌نمایند، اما «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگری کنند»، بی‌عملانی که «وعظشان واجب است نشیندن». این اختلاف ظاهر و باطن — که چیزی جز دورویی و ریانیست — درد بزرگ روزگار حافظ بوده است، درد خانمان پرانداز و ایمان‌سوز، دردی که اخلاق جامعه را به تباهی می‌کشد و بنیاد اعتمادها و اطمینان‌ها را ویران می‌سازد، دردی که گناه کبیره و همدوش شرك شمرده شده است^{۱۵}. ستیز حافظ با درد ایمان‌سوز ریاست

۱۵- کیمیای سعادت، امام محمدزالی، تصحیح حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ه. ش، ۲/۲۵۷.

که او را شاعری مردمی و متعهد می‌سازد، ستیزی آشتی ناپذیر که سراسر دیوان این شاعر بزرگ، گواه صادق آن تواند بود^{۱۶}.

دوم، نحوه بیان: از شیوه‌های حافظ در بیان انتقاد و طنز، انتقاد از خود به منظور ستیز با رباکاران و انتقاد از نابکاران مردم فریب است، شیوه‌ای که در بیت مورد بحث هم به کار گرفته شده است. بدین ترتیب که نخست، حافظ خود را بی عمل خوانده است و ملول تا بگوید که علمای مدعی صلاح و پرهیزگاری، عالمانی بی عمل و دو رویند. ملالتی هم که حافظ به علما به سبب بی عملی آنها نسبت می‌دهد، در واقع گونه‌ای طنز است برای بیان انتقاد، و گرنه هر گر علمای متظاهر بی عمل از بی عملی خود ملالتی ندارند. به عنوان مثال وقتی حافظ خطاب به خود می‌گوید:

حافظ، این خرّقه که داری تو بینی فردا که چه زنار ز زیرش به دغا بکشایند،
ق ۲۵۲/۷

هدفی جز انتقاد از خرّقه پوشان دو رو و افشای تباہکاری هایشان نمی‌تواند داشت. چرا که حافظ، خود، نه خرّقه پوش بوده است، نه اهل ریا چون خرّقه پوشان. چنین است. بیت:

ز جیب خرّقه حافظ چه طرف بتوان بست که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد
ق ۱۹/۹

همچنین وقتی می‌گوید:

ز خانقاه به میخانه می‌رود حافظ مگر ز مستی زهد ریا بهوش آمد
ق ۱۲۵/۸

نیز هدفی جز آن ندارد که با انتقاد از خود، رندانه به دل‌ق پوشان صومعه (=خانقاه) طعنه زند و بگوید که این سیاهکاران، مست زهد ریابند. (ایهام واژه حافظ در بسیاری از ابیات حافظ، به حافظ قرآن و انتقاد از حافظان ریایی نیز در خور توجه است).

رتال جامع علوم انسانی

-۳-
واقعه

در معنی عام، هر گونه رویداد و در معنی خاص، گونه‌ای رویداد ویژه است. چنانکه عاشق شدن و در بادیّه عشق فنا گشتن، به سختی گرفتار آمدن یا گرفتار حادثه‌ای سخت گردیدن، همچنین خواب، مرگ، و رستاخیز و... هر یک رویدادی ویژه خواهد بود. در اصطلاح تصوف و عرفان، واقعه، دیدن حقیقت از سوی سالک در حالتی میان خواب و بیداری^{۱۷} است. نیز هر آنچه از عالم غیب به دل سالک فرود آید، به هر طریق

۱۶- طنز حافظ، مسأله‌ای است در خور توجه و نیازمند به بحثی دقیق و مستقل.
۱۷- کشف اصطلاحات الفنون، محمداعلی بن علی تهاونوی، کلکته، ۱۸۶۲، ۱۴۸۸/۲.

که باشد، واقعه خوانده می‌شود^{۱۸}.

واقعه	}	۱. در لغت	} الف. در معنی عام = مطلق رویداد ب. در معنی خاص = رویداد ویژه مثل خواب، مرگ، رستاخیز و...
		۲. در عرفان [= وارد غیبی]	

معنی واقعه در دیوان حافظ: برابر نسخه مرحوم قزوینی و غنی و نیز طبق نسخه استاد خانلری، واژه «واقعه»، چهار بار و در چهار بیت، و در نسخ دیگر، از جمله نسخه مرحوم مسعود فرزاد (= گراشی از نیمه رام) این واژه پنج بار و در پنج بیت به کار رفته است: سه بار در معنی مرگ، یک بار در معنی فنای در عشق (= غرقه گشتن در بادیه عشق)، و یک بار در معنی گرفتاری و سختی یا حادثه دشوار.

بنابراین واقعه در دیوان حافظ، نه در معنی خواب به کار رفته است، نه در معنی رستاخیز، و نه در معنی عرفانی (معنی مذکور در کشف و اصطلاحات الصوفیه)، اما در معانی به کار برده شده، بدین شرح است:

الف. واقعه = مرگ: کاربرد اکثری: سه مورد:

به خاک پای تو ای سرو ناز پرور من که روز واقعه پاوامگیرم از سر خاک
(۲۹۳/۳ خ + ۲۹۹/۳ ق)

چو کار عمر نه پیداست، باری آن اولی که روز واقعه پیش نگار خود باشم
(۳۳۵/۴ خ + ۳۳۷/۴ ق)

به روز واقعه تابوت ما ز سرو کنید که می‌رویم به داغ بلند بالایی
(۴۸۲/۶ خ + ۴۹۱/۵ ق)

ب. واقعه = فنا و حادثه: کاربرد اقلی: دو مورد:

۱. واقعه = فنای در عشق (= غرقه گشتن در بادیه عشق):

باز گویم نه درین واقعه حافظ تنهاست غرقه گشتند درین بادیه بسیار دگر
(۲۴۷/۹ خ + ۲۵۲/۹ ق)

۲. واقعه = گرفتاری و سختی (= حادثه سخت):

به روز واقعه غم با شراب باید گفت که اعتماد به کس نیست در چنین زمانی
(حافظ، قدسی ص ۴۰۲ ب ۴)

شاید با توجه به بیشترین کاربرد (= کاربرد اکثری) واژه واقعه در دیوان حافظ است که برخی از محققان در حواشی خود بر حافظ، یا در واژه‌نامه‌هایی که از واژه‌های

۱۸- اصطلاحات الصوفیه، عبدالرزاق کاشانی، تحقیق الدكتور عبداللطیف محمدالعبد، قاهره،

۱۹۷۷، ص ۲۳.

۱۹- دوش در واقعه دیدم که نگاری می‌گفت: سعدیا، گوش مکن بر سخن اعدایت

۲۰- «اذا وقعت الواقعة = آنگاه که آن رویداد بزرگ (= رستاخیز) روی داد (الواقعه/۱)»

حافظ ترتیب داده‌اند، واقعه را صرفاً به‌مرگ معنی کرده‌اند و از دیگر معانی آن در دیوان خواجه غافل مانده‌اند^{۲۱}. اما در نوشته نویسنده «پانزده نکته...» در این باب، دو نکته قابل توجه است:

نکته اول: این که نوشته‌اند: «واقعه، در موارد دیگر (یعنی بجز بیت ۳۳۷/۴ ق، که به معنی مرگ است) روز درد و حادثه و فاجعه را حکایت می‌کند^{۲۲}»، سخنی تمام نیست. زیرا، موارد دیگر، شامل چهار بیت است که در دو مورد آن (۲۹۹/۳ و ۴۹۱/۵ ق)، چنانکه گفته آمد، واقعه به معنی مرگ است و در یک مورد، غرقه گشتن در بادیه عشق.

نکته دوم: بیت مورد استناد ایشان، یعنی بیت:

به روز واقعه غم با شراب باید گفت که اعتماد به کس نیست در چنین زمنی
با ضبط قدسی تطبیق می‌کند و در نسخه بدلهای نسخه استاد خانلری به جای «واقعه»،
«حادثه^{۲۳}» ثبت شده است.

۲۱- حافظ، تصحیح استاد خانلری ۱۲۳۷/۲.

- کلاک خیال انگیز یا فرهنگ جامع دیوان حافظ، دکتر پرویز اهور، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳ ه.ش، ۸۸۵/۲.

- حواشی علامه قزوینی و دکتر غنی بر حافظ، به نقل از واژه‌نامه غزلهای حافظ، حسین خدیو جم، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲ ه.ش، ماده «واقعه».

۲۲- آینده، سال دوازدهم، شماره ۱-۳، ص ۱۵۴.

۲۳- حافظ، به تصحیح استاد خانلری ۱/۹۵۳ (غزل ۴۶۸).

چند توضیح

تجدید چاپ مجله های ادبی (دنباله صفحات ۵۵۳-۵۱۴)

در شماره ۸/۷ نام مجله‌های ادبی تجدید چاپ شده آورده شد و قسمت مربوط به مجله کاوه در حروف چینی ماند. اینک یادآور می‌شود که دوره کامل آن مجله با افزودن مقدمه‌ای در تاریخچه مجله در سال ۱۳۵۵ چاپ شد و بعداً هم از روی همان چاپ (با برداشتن مقدمه و فهرست) کسی بی‌اجازه آن را تجدید کرد.

در معرفی انجمنهای ادبی (ص ۳۸۲) نام آقایان دکتر منوچهر امیری و دکتر علیرضا مجتهدزاده که از یاران انجمن به‌من‌اند افتاده است.

آقای اسفندیار اسفندیاری درباره عکس چاپ شده در صفحه ۴۵۳ نوشته‌اند عیسی‌خان سردار شاهسون شهبازی خواجه نبوده است.

آقای پرویز حکیمی در مورد همان عکس یادآور شدند که مصطفی‌خان کاظمی درست نیست و میرزا باقرخان کاظمی (مهدب‌الدوله) درست است.